

شعر و ادب در خدمت مذهب

دانشمند فرزانه، شاعر خاندان رسالت، جناب آقای سید علی موسوی گرمارودی ترکیب بندی پیرامون رویداد عاشورا در پانزده بند سروده‌اند و ما از آن به نقل چهار بند بسنده کرده و از خداوند متعال برای آن سراینده نکته سنج خواهان توفیق بیشتری هستیم.

۱

سالار شهیدان حضرت اباعبدالله علیه السلام

از بساده‌ی نگه دلِ ما را خراب کن
بِر تاک مانده‌ایم تو ما را شراب کن
لبریز بساده‌ی نگه توست خُمِ دهر
ما را به یک صُراحیِ دیگر، خراب کن
بگشای طُره‌ای ز سَرِ زلفِ مُشکبار
کارِ جهان رها ز تبِ پیچ و تاب کن
ای پرسشِ نخستِ خداوند از جهان
وی پاسخِ هماره، تو عزمِ جواب کن
طنبور روزگار زَنسد نغمه ناصواب
ای پنجه‌ی درست، تو آن را صواب کن
وان را که نشنود ز سَرِ نیِ نوایِ حق
با نغمه‌ی تلاوتِ قرآن، مُجاب کن

ای دل به آستان حسینی رهسی بجوی

«دورِ فلک درنگ ندارد، شتاب کن!»^(۱)

عمری به نحو می‌زدگان، صرفِ خواب شد

بُنیانِ ما ز ریزشِ وجدان، خراب شد

۲

سالار شهیدان حضرت اباعبدالله علیه السلام

شوق تو بهر وصل، صبوری گداز بود

در اوج بی‌الهییبِ دلت هم‌تراز بود

یک لحظه تا وصال دگر بیشتر نماند

اما به چشمِ شوقِ تو، عمری دراز بود

از جان چون دست شستی، و کردی ز خون وضو

محرابِ قتلگاه تو هم در نماز بود

آن دم که بر گلوی تو خنجر کشید خصم

روح تو در کشاکشِ راز و نیاز بود

لب‌های تو که غرقه خون بود از جفا

با دوست، از وفا، همه در رمز و راز بود

دشمن به کشتن تو کمر بسته بود لیک

دره‌های آسمان همه روی تو باز بود

هر زخمِ تیر، شورِ جدا داشت در تَنّت

کز زخمه‌های راه عراق و حجاز بود

ای چهره‌ات ز طلعت گلِ دلتوازتر

روح تو از شکوهِ قُللِ سرفرازتر

۱. این مصراع از حافظ است.

ما و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله علیه السلام

گر ز خُمِ مِهَرِ تو، لب تر نکرده‌ایم
ایمن باده را نخورده و بساور نکرده‌ایم
مردافکن است باده‌ی مِهَرِ تو لیک ما
زین باده هیچگاه به ساغر نکرده‌ایم
جز مُهَرِ و گِلِ که بر سر و بر جبهه سُوده‌ایم
خاکی دگر ز کویِ تو بر سر نکرده‌ایم
در عشق، از صُورِ به معانی نرفته‌ایم
در مِهَرِ کِارِ میثم و قنبر نکرده‌ایم
خود را فریفتیم بدین دلخوشی که ما
بی حرمتی به پورِ پیمبر نکرده‌ایم
رگهای ما ز خون تو خالی است وین شگفت
یک سطر ما ز خون تو از بر نکرده‌ایم
یک عمر همچو ابر به سوکت گریستیم
یک لحظه با حماسه‌ی تو سر نکرده‌ایم

کِارِ حماسه‌ی تو گِلِ آفرینش است
تا رسخیز خون تو سرمشقِ پینش است

ما و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله علیه السلام

شرمنده‌ایم لیک به لطف امیدوار
چون خار مانده‌ایم به ساقِ گل ای بهار

تنها نه هیچمان نیست بهر دوست
 دست تهی به سوی تو داریم چون چنار
 ما چون زمین تشنه، تو ابر کرامتی
 بر تشنگان ز ابر کرامت نمی ببار
 چون جویبار، ذکر تو بر لب، روان شدیم
 جز سوی تو کجا رود ای بحر، جویبار
 ای آفتاب پرتوی از مهر بر فروز
 کز دودمان سایه بود روز و روزگار
 تنها شهید، طعم تو با جان چشیده است
 ای باده‌ی الهی خوشخوار خوشگوار
 ما درد نوش خاک نشین ره توئیم
 یک جرعه، کن به خاک نشینان خود، نثار
 آیینه‌های دل ز گنه پر غبار شد
 شاید ز سوک تو بتوان شست این غبار
 دست تو سلی که به سوی تو آوریم
 از دامن بلند خود ای دوست برمدار

لایق نیستم لیک از این در کجا رویم
 بهتر همان که باز سوی کربلا رویم